

اولین عمو پورنگ

منوچهر احترامی تا سال‌ها با نام پورنگ برای بچه‌ها می‌نوشت و شخصیت حسنی را خلق کرد

حسنی نگو به دسته گل



- تصویرگر: کیانوش لطیفی
- سال: ۱۳۶۹-
- پانزدهم
- ناشر: گزارش
- تعداد صفحات: ۱۲

مشهورترین اثر احترامی در زمینه ادبیات کودکان «حسنی نگو به دسته گل» نام دارد. نویسنده اصل این داستان را که در مثل‌های قدیمی وجود داشته، با مسائل روز درآمیخته و به صورت شعر کودکانه در قالب آزاد (نیمایی) درآورده است. محتوای این کتاب شعر تعلیمی است و نویسنده در آن برای تأثیرگذاری بیشتر روی کودکان، نکات تربیتی را به صورت غیرمستقیم آموزش داده است.

خروس نگو یک ساعت



- تصویرگر: کیانوش لطیفی
- سال: ۱۳۸۷- چاپ دوم
- ناشر: هنرور
- تعداد صفحات: ۱۲

قصه «خروس نگو به ساعت» به شعر است و ماجرای جذاب از قهر و آشتی بین حیوانات اهلی را مطرح می‌کند تا مسئله وقت‌شناسی و مهم‌تر از آن نقش فرد را در نظام اجتماعی مطرح کند. داستان سرانجام به این پیام می‌رسد که هیچ‌کس بی‌نیاز از ثمره کار و وظیفه دیگران نیست و همه به یاری یکدیگر نیازمندند.

آی قصه قصه نون و پنیر و پسته



- تصویرگر: کیانوش لطیفی
- سال: ۱۳۶۵- سوم
- ناشر: دهداری
- تعداد صفحات: ۲۴

می‌گویند شیطان‌ترین بچه‌ها را هم می‌تواند یک‌جا بند کند. داستان را یک بره شیطان پیش می‌برد. او در جنگل راه می‌رود و با همه حیوانات سر راهش حرف می‌زند. بره گرفتار گرگ می‌شود و مادرش او را نجات می‌دهد، این قصه در کتاب‌های دیگری هم مطرح شده است اما در کار احترامی یک تفاوت دارد و فضایی برای آشنایی بچه‌ها با حیوانات ایجاد می‌کند.

کوتاه از زندگی

منوچهر احترامی در سال ۱۳۲۰ در شرق تهران به دنیا آمد. پدرش کارمند دارایی بود و مادرش روحانی‌زاده. پدر بزرگ پدری اش بین ایران و قفقاز به تجارت مشغول بود و بیشتر مردان خاندانش «میرزا» یعنی باسواد و اهل حساب کتاب بودند. ادامه نام خانوادگی اش یعنی مسجد حوضی را مرهون پدر بزرگ پدری اش است که روحانی «مسجد حوض» تهران بود. خودش می‌گوید اجدادش دست‌کم از سال نهم هجری در تهران ساکن بوده‌اند. او فرزند اول خانواده بود و یک خواهر و برادر کوچک‌تر داشت که بعدها در حقیقت پدری نیز کرد. شیطان بود و درس خوان و با وجود شاگرد اول بودن، نمره اخلاق چهارم دبستانش سه شد. در سال ۱۳۳۳ به دبیرستان اقبال رفت و سیکل اولش را گرفت و سیکل دوم را در همان جا ثبت‌نام کرد اما او را به دبیرستان مروی منتقل کردند. خودش می‌گوید در ابتدا در رشته ریاضی درس می‌خوانده اما به قدری شیطان بوده که بیرونش کرده‌اند و هیچ مدرسه دیگری که آوازه منوچهر احترامی را شنیده بودند، ثبت‌نامش نکردند و به ناچار به مدرسه مروی رفته است. پس از مروی به دبیرستان دارالفنون رفت و دبیران و هم‌شاگردی‌هایش در مدرسه مروی و در مدرسه دارالفنون تأثیر بسزایی در رشد ذوق ادبی او داشتند. منوچهر از هوش سرشاری برخوردار بود و قبول شدن در رشته حقوق دانشگاه تهران در همان

مریم آذریاد روزنامه‌نگار

خیلی زود تصمیم گرفت شاعر شود، در هشت سالگی! وقتی یکی از نزدیکانش به او کلیات سعدی را هدیه داد و این کودک شر و شیطان کمی سعدی خواند، شیفته او شد و با خودش تصمیم گرفت شاعر بشود. در همان سن هم اولین بیتش را با اقتباس از سعدی سرود:

«اول دفتر به نام ایزد پاک / صانع پروردگار حی تواناک».

حالا چه اشکالی داشت، سعدی دلش خواسته بود بسراید:

«اول دفتر به نام ایزد دانا / صانع پروردگار حی توانا».

منوچهر کوچک سبک و سیاق خودش را داشت و در آن سن برایش همین پاک با توانا قافیه می‌شد، آن هم با افزودن یک حرف «ک» اضافه. بعدتر اما مدام پیشرفت کرد و به مرور اشکالاتش کمتر شد. خیلی اوقات مهم شروع کردن است، نه عالی بودن. و این را بچه‌ها خیلی بهتر از آدم بزرگ‌ها می‌دانند و به آن عمل می‌کنند. بعدها هر چند روزگار زندگی را به او ساده نگرفت و مثل یکی از شخصیت‌های معروف کتاب گلستان در همان حکایت معروف دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و... راهی آهنگری شد و به دست آهن تفته خمیر کرد، اما هرگز از نوشتن رد نشد. «منوچهر احترامی» نویسنده و شاعری

که خیلی دیر و در سنی که مو سپید کرده بود، شناخته شد، از روزهای دشوار زندگی اش نوشتن را شروع کرد و تا پایان عمرش هم با نوشتن ماند و آثار به‌یادماندنی‌ای را برای کودکان خلق کرد؛ آثاری که چند نسل با آن کودکی کردند و در خاطرشان زنده است. او علاوه بر نوشتن برای کودکان، با نام هنری «پورنگ» در نشریات طنز کشور هم نقش مهم و غیرقابل‌انکاری دارد. آن قدر که در بررسی طنز دوران معاصر خواه‌ناخواه به نام او خواهیم رسید.

سال اول و بدون کوچک‌ترین زحمتی نشان‌دهنده آن است.

همکاری با توفیق

در سال ۱۳۳۷ بود که یک کار فکاهی برای مجله توفیق که توسط سه برادر حسن، حسین و عباس توفیق اداره می‌شد، فرستاد و به واسطه همین کارش به توفیق دعوت شد. در همان سال بود که منوچهر ۱۷ ساله عضو تحریریه توفیق شد. اما او که پدرش را به تازگی از دست داده بود و بار خرج خانواده و نگهداری از خواهر و برادرش بر دوش اش بود، نمی‌توانست به خوبی روی نوشتن تمرکز کند. منوچهر در آن زمان در یک آهنگری کار می‌کرد و به ساخت در و پنجره مشغول بود. دیپلمش را که گرفت، به توصیه برادران توفیق دست از آهنگری کشید و تمام وقت در مجله توفیق به عنوان وردست سردبیر مشغول شد. از همان جا بود که به موازات طنزنویسی روی فولکلور و ادبیات کودک نیز کار کرد. خودش کارهایش را جزو ادبیات شفاهی می‌داند؛ ادبیاتی که درون‌مایه خاصی دارد و می‌توان با توجه به بیت اول، بیت‌های بعدی را تا حدودی حدس زد و همین باعث گیرا بودن و به یاد ماندن آن می‌شود. در مصاحبه‌ای می‌گوید که این اشعار مثل اشعاری چون عمو سبزی فروش می‌مانند و بچه‌ها می‌توانند آن را در کوچه و خانه برای یکدیگر بخوانند و جاهای خالی اش را با چیزی که دوست دارند پرکنند. معروف‌ترین آن‌ها شعر «حسن یک، حسن دو» است که شعر خاصی ندارد و می‌توان در هر مصرع به حسن صفت خاصی داد. خودش به منظور پرکردن جای خالی این شعر می‌گوید: «حسن یک، حسن ارباب و مالک، حسن دو، حسن حرف منو بشنو، حسن...».

گفتن این اشعار شفاهی را از سال ۱۳۳۸ شروع کرد اما به طور جدی و کتبی ادبیات کودک را در سال ۱۳۶۱ دنبال کرد و کتاب‌های معروف حسنی را نوشت. کتاب‌هایی که عناوین زیادی دارند اما همه آن‌ها را با نام کتاب‌های حسنی می‌شناسند؛ حتی اگر اصلاً حسنی در کتاب

